

غلو و راهکارهای ائمه در مقابله با آن



علی قنبریان^۱

عباس بخشنده بالی^۲

علیرضا لیاقتی^۳

چکیده

غلو از اندیشه‌های منحرفی است که در تاریخ بشریت و قبل از اسلام وجود داشته است. غالبان نسبت‌های افراطی و اغراق‌آمیز نسبت به انبیا، امامان، اولیا، و... مطرح کرده و گاهی آن‌ها را به درجه الوهیت رسانده و صفاتی همچون صفات الهی برایشان قائل‌اند. در معارف اسلامی، اندیشه‌های غلوآمیز مذمت و نکوهش شده و اصل توحید ثابت و تثبیت شده است.

ارائه راهکار عملی برای دفع غلو و اندیشه‌های غالبانه بسیار حائز اهمیت بوده و برای نهادهای اجتماعی و تربیتی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. در سبک زندگی و سیره پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) راهکارهایی وجود داشته و قابل استخراج و گزارش هستند. این راهکارها به دو حوزه علمی و عملی تقسیم می‌شوند. در نوشتار حاضر، غلو، تبیین، تحلیل، و نقد شده است و شیوه‌های امامان معصوم(ع) در مقابله با غالبان معرفی و بررسی شده است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای و در پردازش اطلاعات از روش تبیینی - تحلیلی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: غلو، غالبان، مناقب و فضایل، اوصاف الهی، ائمه معصومین(ع)

- ۱- دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه تهران
- ۲- عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران
- ۳- دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد رشته کلام گرایش امامت

مقدمه

کلام جاودانه الهی در مقام معرفی دُرْدانه آفرینش یعنی پیامبر اکرم (ص) بهترین و شیواترین و والاترین تعابیر را فرموده است. همان وجود شریفی که در بالاترین مقام قُرب الهی بوده و در قرآن در توصیفش آیاتی همچون {أَوْ أَدْنَىٰ} (نجم: ۹/۵۳) و {ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا} (مدثر: ۱۱/۷۴) و {فَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ} (ضحی: ۵/۹۳) بیان گردیده است. بنابراین، کاملاً بجاست که درک مقامات حضرت ختمی مرتبت (ص) فوق ادراک بشر باشد و عقل حیرانِ فهمش و زبان قاصر از بیانش.

از سوی دیگر، امامت ائمه اهل بیت (ع) وجه تمایز اعتقادات شیعیان از دیگر مذاهب اسلامی است. البته مقصود از امامت، جانشینی رسول اکرم (ص) در مقامات و شئون مربوط به امور دنیوی بنابر آنچه که از کلام متکلمان به ویژه اندیشوران عامه برمی آید نیست، بلکه اعتقاد به جانشینی امامان (ع) از اشرف مخلوقات، در تمامی شئون مربوط به عوالم سلفی و علوی، تکوینی و تشریعی و غیر ذلک (جز نبوت و مختصات نبوت) مراد و مقصود است.

در طول تاریخ تشیع و در ادوار مختلف شاهدیم که همیشه بین گروه های مختلف شیعی و همچنین دانشوران و محدثان شیعه بر سر گستره این مقامات و دارا بودن شئون مختلف تکوینی و تشریعی از سوی امامان معصوم (ص) و حتی نبی خاتم (ص) اختلاف نظر جدی بوده است تا آنجا که برخی ایشان را در حد انسان های معمولی پایین آورده و تنها برای آنها برخی فضایل مانند انتساب ظاهری و نسبی با پیامبر اکرم (ص) و بهره مندی نسبتاً بیشتر از علوم رایج در بین مردم و برخی مکارم و محاسن اخلاقی را قائل شده اند و برخی دیگر تا جایگاه ربوبیت و الوهیت. هر دو دسته از اعتدال خارج شده اند. دسته اول تفریط کرده اند و مقصره خوانده می شوند و دسته دوم افراط کرده و غالی نامیده می شوند.

تمام این فراز و نشیب ها در طول تاریخ حدیث و کلام شیعه با عناوین خاصی چون غلو و تقصیر مورد توجه قرار گرفته است. هر کدام از آن ها، از انحراف در فهم درست از مقامات امامان معصوم (ص) و حتی پیامبر اکرم (ص) حکایت دارد. درباره غلو آثار بسیاری نگاشته شده است و در تاریخ تشیع، طلایه دار مبارزه با اندیشه های منحرف غالیانه، آیات قرآن و احادیث معصومین (ع) هستند. بعدها صحابه، تابعان، و دانشمندان اسلامی با شرح و تفسیر کتاب و عترت، جریان مبارزه با غالیان را پرتوان تر ساختند. گذشته از مباحث نظری و مبانی اندیشه های غلو، به دست دادن روش ها و طرق مبارزه و رویارویی با غالیان حائز اهمیت است. در نگاشته حاضر برخی از این راهکارها از منظومه فکری و عملی معصومین (ص) تبیین و گزارش شده است.

۱. غلو در لغت و اصطلاح

غلو در لغت به معنای گذشتن از حد و اندازه است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۱۳) و برخی خارج شدن از قصد را اضافه کرده اند. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۱). برخی در تعریف غلو به نقطه

۱- مرا با کسی که او را خود به تنهایی آفریده ام واگذار. (ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن)

مقابل آن یعنی تفریط، نیز نظر داشته‌اند: الغالی: المتجاوز عن الحد بالافراط و يقابله القالی فی طرف التفریط (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۱۱۰).

خط غلو یک جریان فکری انحرافی است که در تاریخ طولانی بشر همیشه وجود داشته است. معنای غلو این است که انسان چیزی یا کسی را از آن حدی که است بالاتر بداند. متکلمان نتوانسته‌اند به واسطه وجود اختلاف در تعیین مرزهای غلو، تعریف روشنی در اصطلاح از غلو ارائه دهند. شیخ مفید غالیان را این‌گونه معرفی می‌کند: غالیان از متظاهران به اسلام‌اند که به امام علی(ع) و ائمه(ع) دیگر از نسل آن حضرت، نسبت خدایی و پیامبری می‌دهند و در ستودن آنان به فضیلت‌هایی در دین و دنیا، از اندازه بیرون می‌روند. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۱) در تعریف فوق، غلو منحصرأ به شیعیان نسبت داده شده است. اما برخی از دانشمندان همچون شهرستانی از اهل سنت، در تعریف غلو غیرشیعه را وارد کرده و گفته است:

«غالیان کسانی‌اند که درباره پیشوایان خود زیاده‌گویی کرده‌اند به گونه‌ای که آنان را از حدود آفریدگان فراتر برده و درباره آنان به احکامی که ویژه خداوند است، گراییده‌اند. بنابراین برخی از ایشان را در حد خدایی بالا برده و یا خداوند را به یکی از ایشان تشبیه کرده‌اند.» (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱: ۲۰۳) علامه طباطبایی در غلو، «استقلال» را شرط می‌داند. به این معنا که آنچه موجب کفر است اعتقاد استقلال در مختصات خدایی است، مانند ایجاد اشیاء استقلالاً و روزی دادن مرزوقین استقلالاً و نظایر آنها و اما واسطه فیض بودن بعضی از ممکنات، به موجب ولایت تکوینی در تکوینیات مانند واسطه بودن میکائیل در ارزاق و جبرئیل در وحی و ملک‌الموت در قبض ارواح و... موجب کفر نیست (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۵۴). وی با استشهاده بر روایتی از حضرت علی(ع)، صراط مستقیم در دنیا را راهی دانسته است که کوتاه‌تر از غلو، و بلندتر از تقصیر باشد بلکه راه میانه باشد. میان‌روی طریق مؤمنین به سوی بهشت است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۶۲). آیت‌الله سبحانی در اصطلاح غلو، علاوه بر افراط در عقاید، تفریط و تقصیر را نیز غلو دانسته است همچون غلو یهود در حق مادر عیسی(ع) (سبحانی، ۱۴۲۳ق: ب: ج ۳، ۶۸۲؛ سبحانی، ۱۳۸۵: ج ۱۰، ص ۴۰) وی غلات را کافر به خدا دانسته و آنها را بدتر از یهود و نصارا و مجوس و اهل بدعت می‌داند (سبحانی، ۱۴۲۹ق: ۲۲۳) وی نظر شهرستانی مبنی بر اینکه غلات را یکی از فرقه‌های تشیع شمرده، به شدت رد می‌کند و می‌گوید که هرکسی که غلات را از فرق اسلامی بداند، بر مسلمانان خیانت کرده است (سبحانی، ۱۳۸۸: ۲۱۸).

در برخی از منابع (کشی، ۱۳۶۳ش، ج ۲: ۶۵۸) از غالی با عنوان طیاره نام برده شده است.

۲. غلو قبل از اسلام

جریان غلو در ادیان و آیین‌های پیش از اسلام نیز وجود داشته است و اختصاصی به مسلمانان یا شیعیان ندارد. با توجه به آیات قرآن کریم که همه را از ابتلا به انحراف بنیادینی چون غلو برحذر داشته است، می‌بینیم که ریشه‌های تفکر غالیانه به قبل از اسلام رسیده و در ادیان سابق نیز نظیر داشته است؛ به‌طور مثال:

مسیح دانا



الف) به غلو در دین یهود و مسیحیت این گونه اشاره دارد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَاتَّخَذَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا إِلَهَا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۰/۹-۳۱) این آیه تصریح دارد که در یهود، جناب عزیر نبی و در نصرانیت، جناب مسیح را فرزند خدا خوانده‌اند. و نیز فرموده: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ... وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران: ۶۴/۳) و نیز فرموده: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه: ۳۱/۹)

در قرآن سخن حضرت مسیح(ع) در نفی غلو آمده است: «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ» (مائده: ۷۲/۵) این آیه استدلال می‌کند به گفتار خود مسیح بر کفر آنان و بطلان عقیده‌شان، چه گفتار خود آن حضرت که فرمود: «اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ» بپرستید الله را که هم پرورش‌دهنده من است و هم پرورش‌دهنده شما، دلالت دارد بر اینکه او خود مربوب است، یعنی دیگری رب و پرورش‌دهنده اوست، و در مربوبیت بین او و مردم فرقی نیست.

ب) «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (نساء: ۱۷۱/۴)

مراد آیه، غلو نصاری در حق حضرت مسیح(ع) است. زیرا آن‌ها حضرت عیسی(ع) را اله و پروردگار خویش گرفتند. (سبحانی، ۱۴۲۳ق الف: ج ۱، ۱۴۳-۱۴۴) در نصرانیت، غلو پیشروی داشته و به مرور به تثلیث در الوهیت مبتلا شده و حضرت مسیح را یکی از ایشان دانسته‌اند؛ لذا قرآن این فکر را از مصادیق غلو برشمرده و به شدت اهل کتاب را از آن برحذر داشته است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه فوق به مسئله غلو اشاره کرده و چنین گوید:

عقاید بت‌پرستی را به‌طوری مرموز و ماهرانه وارد در دعوت مسیحیت کردند. اولاً در حق مسیح، غلو نموده، او را موجودی لاهوتی معرفی نمودند و بعداً به تدریج سر از تثلیث و سه‌خدایی در آوردند. خدای پسر و پدر و روح، و در آخر مسئله صلیب و فدا را هم ضمیمه کردند، تا در سایه آن عمل به شریعت را تعطیل نموده، به صرف اعتقاد اکتفا کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۵۰۸).

پ) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مائده: ۷۷/۵) بیان می‌کند غلو اهل کتاب در دین و به غیر حق، همان تقلیدی است که از هوا و هوس مردم گمراه کردند، مردمی که قبل از ایشان بودند.

ممکن است سؤالی پیش آید که چرا در این آیه غلو را مفید کرد به غلو باطل و غیر حق؟ مگر غلو صحیح و حق هم داریم؟ جواب اینست که این تعبیر در حقیقت تقمید نیست بلکه

تأکید و یادآوری لازمه معنا است با خود آن، تا شنونده از آن لازم غفلت نوزد، و اگر هم کسی دچار غلو شده، بداند که از اثر سوء آن غفلت کرده و یا به چیز دیگری نظیر غفلت مبتلا شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۱۱۱).

۱.۲. عدم جواز اطلاق لفظ «پدر» بر خدا

در باره اسماء الله و اطلاق آن بر خداوند متعال، دانشمندان اسلامی دو دسته شده‌اند: الف) دسته‌ای قائل به توقیفی بودن اسماء الهی هستند. از نظر این دسته فقط اسمائی را می‌توان بر خداوند متعال اطلاق کرد که در متن قرآن، ادعیه، زیارت‌نامه‌ها، و روایات وارد شده است. ب) دسته‌ای دیگر تجویز می‌کنند که می‌توان غیر اسماء منصوص در متون دینی، اسماء دیگر را نیز درباره خداوند متعال به‌کار برد و خداوند را با آن‌ها خواند مانند: شاه و واجب‌الوجود. به بیان دیگر معنای «توقیفی» آن است که مسلمانان در مقام وصف خدا باید تنها از صفاتی استفاده کنند که در قرآن و روایات معتبر مطرح شده‌اند و نباید برای خدا صفتی بسازیم که قرآن و روایات به او نسبت نداده‌اند. در واقع، مبنای این نظر آن است که وصف خدا منوط به اذن خدا است. این دسته از متکلمان به روایاتی تمسک جسته‌اند که بر توقیفی بودن صفات الهی دلالت می‌کنند (سبحانی و محمدرضایی، ۱۳۹۱: ش ۹۴).

از عقاید غالیانه مسیحیان، تثلیث و سه‌خدایی است: خدای پسر و پدر و روح. این اعتقاد غلو و باطل است؛ زیرا با توحید الهی ناسازگار است. علاوه بر آن اطلاق لفظ «پدر» بر خداوند متعال جایز نیست زیرا با توقیفی بودن اسماء الهی منافات دارد. البته چنین استشهادی بر پیش‌فرض قبول توقیفی بودن اسماء الهی استوار است و افرادی که به غیر توقیفی بودن اسماء الهی نظر داده‌اند، از این دلیل نمی‌توانند استفاده کنند.

علامه طباطبایی در تفسیر ارزشمند «المیزان» به تثلیث و جواب آن بر مبنای توقیفی بودن اسماء الهی پرداخته است:

«ممکن است کسی پیش خود خیال کند که اطلاق لفظ «پدر» بر خدای تعالی پس از اینکه معنایش تحلیل شده و از جمیع نواقص مادی مجرد و تنها به معنای مربی یا به وجودآورنده باشد چه عیبی دارد؟ و همچنین چه اشکال دارد لفظ «ابن‌الله» را بعد از آنکه تحلیلش کرده باشیم و تنها به معنای مجردش در آمده باشد به کسی اطلاق شود؟ و چه دلیل عقلی بر منع از آن داریم؟ جواب اینست که درست است که برهان عقلی بر منع از آن نداریم، لیکن در شرع این‌گونه اطلاقات ممنوع است، و به حسب شرع اسماء پروردگار توقیفی‌اند به این معنا که اسمایی را باید به خداوند اطلاق کرد که از ناحیه شرع رسیده باشد نه از پیش خود، و تا اندازه‌ای عقل ناقص ما هم به حکمت و جهت این توقیف پی برده و فهمیده که اسم‌های گوناگون بر خدا نهادن و برای اسمای خداوند بندوباری قائل نبودن چه مفاسدی را در بر دارد، تنها برای نمونه کافی است خواننده را به یاد مفاسد دو کلمه پسر و پدر انداخته و آلام و مصیبت‌هایی را که امت یهود و مسیح را در چند قرن مبتلا ساخت مخصوصاً مصیبت‌هایی

که امت مسیح در این مدت طولانی از اولیای کلیسا دیده و از این به بعد هم خواهد دید، خاطر نشان سازیم.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۶، ۱۱۱-۱۱۲)

۳. غلو در تاریخ تشیع

تاریخ تشیع از دوره حضور امامان (ع) همواره شاهد اختلاف و نزاع جدی بین فقها و متکلمان و محدثان شیعه در مدارس مختلف بر سر مقامات و فضائل امامان (ع) و مسأله غلو و تقصیر بوده و همین مسأله، منشأ جرح و تعدیل و توثیق و تکذیب آنها نسبت به یکدیگر بوده است. این منازعه‌ها و بحث‌های کلامی و اعتقادی هرچند رقیق تر، تاکنون نیز وجود دارد (کشی، ۱۴۰۴ق: ۲۴۷). نمونه‌ای از این اختلاف را در بحث بین دو صحابی امام صادق (ع) یعنی معلی بن خنیس و ابن ابی یعفور شاهدیم. یکی از آنها به نبی بودن امام قائل بوده است و دیگری آنها را فرهیختگانی عالم و پروا پیشه می دانست.

«عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقِ، قَالَ: تَدَارَأُ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: الْأَوْصِيَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَتْقِيَاءُ، وَ قَالَ ابْنُ خُنَيْسٍ: الْأَوْصِيَاءُ أَنْبِيَاءُ...»

برخی از نویسندگان حوزه تاریخ تشیع به استناد عباراتی مانند «علماء ابرار» که از برخی از اصحاب رفیع المنزله و جلیل القدر مانند ابن ابی یعفور نقل شده، از جایگاه ائمه (ع) به حداقل مقامات اکتفا کرده‌اند و باقی مقامات که به نحوی متفقاً علیه اصحاب شیعه هستند مانند عصمت ائمه (ع) را نیز انکار کرده و از مراتب غلو دانسته‌اند. لیکن با توجه به اینکه ابن ابی یعفور از اصحاب سر و عارفان به جایگاه ائمه (ع) بوده (شاهد این مطلب روایات متعددی است که از ابن ابی یعفور در کتب مختلف نقل شده (اهوازی، ۱۴۰۲ق: ص ۱۰۴؛ صفار، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۶۱؛ کلینی، ۱۴۰۷ق: ص ۱۹۳) نمی توان عبارت علماء ابرار را شاهی برای چنین تفکر مقصّرانه ای دانست و قطعاً حقیقتی بالاتر، مراد و مقصود ابن ابی یعفور بوده است.

اما گاهی میزان این اختلافات به حدی بود که تبدیل به یک انحراف عقیدتی شده و متأسفانه منجر به ایجاد فضای اعتقادی غالیانه می گردید. در ابتدا، برخی از بزرگان شیعه با آنها به مواجهه و مقابله پرداخته و در مقابل آنها صف بندی می کردند (اشعری، ۱۳۶۰ش: ۷۷؛ نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۶۲) اما به مرور این جبهه بندی در بین پیروان خاندان عترت (ع) برای جامعه شیعه آن روز مسأله ساز می شد و در پاره ای از اوقات موجب برانگیختن حساسیت های فرقه ای شده و کار به درگیری و ترور و حذف مخالفان می انجامید. بنابر گزارشی مغیره بن سعید ادعا کرده بود که از طرف محمد نفس زکیه برای خفه کردن مخالفان و مسموم کردنشان اجازه داشته و اصحابش را به جهت این کار می فرستاده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۸: ۱۲۱). این منازعات و اعتقادات ناصحیح و رفتارهای خشن، واکنش هایی را از سوی دستگاه حاکم در پی داشت و آنها را وارد عمل کرده و گاهی هم فرجام این افراد را به سخت ترین وجه رقم می زدند. مثلاً یکی از این افراد توسط خالد بن محمد قسری که والی هشام بن عبدالملک بر مناطق مختلفی مثل مکه و عراق بوده کشته شد (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۲۸؛ ناشی، ۱۳۸۶ش: ۱۹۹) هم چنین مغیره بن سعید نیز به دست خالد قسری

کشته شد (اشعری، ۱۳۶۰ش: ۷۷؛ نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۶۳) یا ابوالخطاب توسط عیسی بن موسی که ولی عهد منصور دوانیقی بود به قتل رسید. (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۷۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۴: ۲۵۵) محمد بن علی شلمغانی هم توسط حاکم دوره خویش مصلوب شد و به قتل رسید. (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۷۸؛ طوسی، ۱۴۲۰ق: ۱۴۷)

وجود غالیان و تعدد آنها در طول تاریخ تشیع، سبب شد که برخی دانشمندان اهل سنت مانند شهرستانی مطرح کنند که این شیعیان بودند که غلو را از مسیحیت آموختند اما بعداً به اهل سنت راه یافته است: «و النصاری شبهت الخلق بالخالق فسرت هذه الشبهات فی اذهان الشیعة الغلاة، حتی حکمت باحکام الالهیه فی حق بعض الائمه. و کان التشبیه بالاصل و الوضع فی الشیعة، و انما عادت الی بعض اهل السنه بعد ذلك». (شهرستانی، ۱۳۶۴ش، ج ۱: ۲۰۴).

وجود غالیان در شیعه بهانه خوبی به دست مخالفان مکتب اهل بیت (ع) می داد تا به مقابله و تصفیه حساب با شیعیان و حتی امامان شیعه بپردازند و شاید خود نیز به آتش این اختلاف بیشتر می دمیدند. از این روی امامان (ع) خود وارد صحنه می شدند و سعی در روشنگری و استدلال و احتجاج عقلی و ارجاع به ادله محکمی مثل آیات کریمه قرآن و روایات متقن داشته اند و با برائت جستن از این اعتقادات و منحرف دانستن مروّجین چنین افکاری و پیروانشان، خط اصیل اعتقادات شیعه را حفظ نمودند. این چنین اقداماتی در عصر غیبت صغری هم مکرر اتفاق افتاد و صدور توقیعاتی از سوی حضرت ولی عصر (عج) در زمان های مختلف جهت رفع ابهام از فضای غبار آلود آن دوره بسیار گره گشا بود. مانند توقیعاتی که در مورد ابومحمد شریعی (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۳۹۸) یا در مورد احمد بن هلال کرخی (همان: ۳۹۹) یا به صورت عمومی در برائت جستن از غلات صادر شد. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۷۴)

در عصر امام صادق (ع) غلو و غالیان، رشد چشم گیری پیدا کرد. این مسئله، هم موجب زیر سؤال بردن جایگاه اهل بیت (ع) می گردید و هم مردم را در تشخیص شیعیان واقعی از غیر آن دچار مشکل می کرد زیرا عقاید غلات با معارف اهل بیت (ع) هم سویی نداشت. رفتار آنان نیز با رفتار شیعیان واقعی، متضاد بود. از این رو امام صادق (ع) در کنار فعالیت های علمی دیگر، با غلات و غلوگرایی مبارزه نمود، زیرا هرگونه ارتباط و مراوده با غلات، اثرات سوء اعتقادی و اجتماعی در پی داشت. به همین دلیل برای حفظ شیعه اصیل و نهادینه کردن آن لازم بود امام صادق (ع) با آنها مبارزه آشکاری را شروع کند و افکار و نظریات باطلشان را از ساحت شیعه دور کند؛ چراکه در غیر این صورت اثری از شیعه واقعی باقی نمی ماند و این مذهب بازیچه دست بوالهوسانی می شد که با تأثر از فرهنگ های مسیحی و یهودی، چهره های دیگر از شیعه ارائه می دادند. (جعفریان، ۱۳۸۶: ۲۵۷؛ به نقل از: رضائی، ۱۳۹۷: ۳۰)

علمای شیعه علاوه بر طرد و رفض غلات، خواه ابن سبأ باشد یا هرکس دیگری، در تمام کتب مربوط خود، غلات را نجس و خارج از دین معرفی می کنند. عقاید غلو آمیز و افراطی در حق پیشوایان دینی و ائمه، تنها مخصوص به عده ای از جهال منتسب به شیعه نیست، اهل سنت

نیز درباره رجال و بزرگان خود عقاید غلوآمیزی ابراز کرده‌اند که کمتر از غلوهای منتسب به شیعه نیست. علامه امینی در کتاب پر ارج خود «الغدیر» تحت عنوان «الغلو الفاحش او قصص خرافه» صد قسمت از داستان‌های غلوآمیز اهل سنت را که درباره افرادی مثل معاویه ساخته‌اند، از مدارک و کتب بسیار معتبر اهل سنت نقل می‌کند و با مراجعه به آنها به خوبی روشن می‌شود که مسئله غلو، از مسائل اختصاصی افراد منسوب به شیعه نیست (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۴۰-۲۴۱) از مصادیق غلو در نزد اهل سنت می‌توان به عدالت بلکه عصمت جمیع صحابه پیامبر (ص) (سبحانی، ۱۳۸۵: ج ۱۰، ص ۴۱) و همچنین کرامات و مقامات غیرمعقول برخی از متصوفه اشاره کرد.

برخی از فرقه‌های غلو عبارت‌اند از: «نصریه». آن‌ها قائل‌اند علی بن ابی طالب (ع) خداست یا الوهیت در او حلول کرده است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۲ ش: ۳۲۶). همچنین فرقه «منصوریه» که معتقدند امام باقر (ع) به آسمان عروج کرده است یا فرقه «جناحیه» که معتقد بودند روح خدا در آدم و پیامبران بعد از او حلول کرده است (بغدادی، ۱۴۰۰ ق: ۳۲۶).

برخی از دانشمندان اسلامی از مضمون احادیثی که از سوی روات نقل شده است، غلوگرایی آن‌ها را محتمل دانسته‌اند. (طباطبایی، بی تا: ۴۲۴)

۱،۳. غلو نسبت به صحابه پیامبر (ص)

همان‌طور که بیان شد اهل سنت نسبت به صحابه پیامبر (ص) غلو کرده‌اند. به برخی از نمونه‌های آن اشاره می‌شود:

۱،۳.۱. عدالت بلکه عصمت جمیع صحابه. از نظر آنان تمامی صحابه عادل هستند.

نقد: در طول تاریخ، کلیت گزاره فوق نقض شده است و از برخی از صحابی پیامبر (ص)، گناه و معصیت صادر شده است. چگونه ممکن است با هم‌کلامی با پیامبر یا صرف دیدن وی، برای کسی ملکه عدالت به وجود آید؟! فضیلتی که برای کسب آن باید سال‌ها با نفس مجاهده کرد و مراقبه داشت.

۲،۱،۳. حجیت سنت صحابی. سنت صحابه حجت است؛ اگرچه در قرآن و احادیث نبوی نباشد. از دانشمندی که در این باره مبالغه کرده‌اند، ابن قیم جوزی است. (سبحانی، ۱۴۰۰ ق: ج ۱، ۲۸۵-۲۸۷) وی در کتاب «اعلام الموقعین»، ۶۶ دلیل در اثبات حجیت صحابی آورده است. آیت‌الله سبحانی در مقدمه کتاب «طبقات الفقهاء»، این دلایل را نقد و ابطال کرده است. ۳،۱،۳. منع کردن از نقد و جرح و تعدیل صحابه. برای نمونه پیشوای حنابله و اشعری‌ها بر عدم نقد و طعنه بر صحابی تصریح و تأکید کرده‌اند (سبحانی، ۱۳۸۵: ج ۱۰، ۴۷-۴۸).

نقد:

ادعای فوق مخالف قرآن و سنت نبوی و عقل صریح است.

الف) مخالفت با قرآن: در قرآن برای برخی از صحابی ویژگی‌هایی را مطرح کرده که خلاف عدالت است مانند: فسق: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تَصِيبُوا قَوْمًا

بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ { (حجرات: ۶/۴۹)
 ب) مخالفت با سنت نبوی: در لسان پیامبر(ص)، قاتلان عمار یعنی معاویه و عمروبن عاص «الفئة الباغية» نامیده شده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸: ۱۴۲) همچنین از خوارج که برخی از آنان صحابی بودند که با علی(ع) جنگیدند، مذمت شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۲: ۳۱۱)

پ) مخالفت با عقل: عقل حکم می‌کند که جایز نیست کتمان حق و جایز نیست که ظالم و عادل یکسان باشند. پس اگر طبق شواهد و مستندات تاریخی ظلم و فسق یکی از صحابه اثبات شد، عقلایی نیست که طبق حکم عمومی «عدالت جمیع صحابه» به آن نگریسته شود (سبحانی، ۱۴۲۳ق پ: ج ۳، ۵۱۸-۵۱۹)

۴، ۱، ۳. حاکم بودن سنت صحابه بر قرآن: غلو در صحابی از سوی اهل سنت سبب شده است که سنت صحابی حاکم بر قرآن باشد. برای نمونه در «سنن» دارمی فصلی با عنوان «السنة قاضیه علی کتاب الله» وجود دارد.

نقد:

طبق آیه «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹/۱۶) و برخی آیات دیگر، قرآن معیار سنجش حق و باطل است و لازم است که روایات بر قرآن عرضه شوند و قرآن حاکم بر آنان باشد (سبحانی، ۱۳۸۵: ج ۱۰، ۵۴-۵۵).

۵، ۱، ۳. حجیت روایات صحابه بدون استثنا: در میان صحابی طوایف مختلفی هستند: برخی مؤمن مخلص هستند. برخی مسلمانانی هستند که ایمان در قلوبشان وارد نشده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۱۴/۴۹). برخی منافق هستند. درباره برخی قرآن تصریح به فسق کرده است. بر برخی از صحابه حد شرعی در زمان پیامبر(ص) اقامه شده است. برخی از صحابی از دین خارج شده و مرتد شده‌اند. با این حال چگونه می‌توان به‌طور مطلق روایات صحابه را حجت دانست. از طرفی پیامبر از کذب و دروغ‌گویی برخی در زمان خودش خبر داده و فرموده که «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲ش: ج ۱، ۲۵۶-۲۵۵).

از گفته پیامبر(ص) دو مطلب دانسته می‌شود: اول اینکه در زمان ایشان صحابی بودند که به‌دروغ سخنانی درباره‌اش می‌گفتند و دوم آنکه پیامبر(ص) به‌طور مطلق فرموده: «فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» و اطلاق آن شامل زمان پیامبر و بعد از وفات ایشان می‌شود. بنابراین جایز نیست که در حق صحابه و گفتارشان غلو کنیم و همگی آنان را عادل و راست‌گو بدانیم. احادیث جعلی و کذب بر پیامبر(ص) به‌قدری فراوان است که در «سنن» ابن ماجه، فصلی با عنوان «من حدّث عن رسول الله حدیثاً وهو یری أنه کذب» نگاشته شده است (سبحانی، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۲۹۶-۲۹۴).

۴. مرزبندی بین غلو و حقیقت

از نکاتی که باید بدان توجه ویژه ای نمود و غفلت از آن می تواند ما را در مرزبندی بین عقاید غالبانه و غیرغالبانه گمراه کند، تعیین ساحت الوهیت و ربوبیت با جایگاه عبودیت و بندگی است. در عصر حضور معصومین (ع) آنچه که غالبان را از گروه های دیگر شیعه جدا می کرد، سوءاستفاده از برخی روایات در جهت خلط این دو ساحت و جایگاه بوده است تا به راحتی مرزهای بین این دو را نادیده گرفته و فضا را بر جامعه کم دانش و ناآگاه آن روز مشتبه گردانند.

بیشترین انحراف و اعوجاج در مورد صفاتی بوده که تعیین مرز بین خالق و مخلوق در آن بسیار ظریف و حساس هستند. اوصافی مانند عالم الغیب و خالقیت و رازقیت و زنده کردن و میراندن و حسابرسی روز حشر و افعالی از این دست.

منشأ این انحرافات و ایجاد فضای غلو، ترویج احادیث و روایاتی بود که در جهت معرفی جایگاه حقیقی ائمه معصومین (ع) از لسان مبارک ایشان بیان گردیده بود. این روایات که وظیفه معرفی حقیقی آن بزرگواران را بر عهده داشته و دارند در حقیقت دو دسته هستند:

دسته اول: روایاتی که ائمه (ع) را به جهت انتساب حقیقی به نبی اکرم (ص) و هم چنین دارا بودن برخی علوم و فضایل و مناقب قابل فهم برای عموم مردم آن روزگار، برتر از همه اصحاب و امت معرفی کرده و موجب می شدند تا شیعیان و خواص جامعه، تنها ایشان را برای جانشینی نبی اکرم (ص) و رهبری جامعه صالح بدانند. احادیث غدیر، ثقلین، سفینه، ولایت، منزلت، مدینه العلم، خلفاء اثنی عشر، انذار، و رأیت از جمله این روایات هستند که در منابع حدیثی شیعه و سنی نقل شده و از اسناد معتبری برخوردارند.

این دسته از روایات در بین عموم مردم رواج داشته و به صورت عمومی نشر داده می شد و حتی اهل سنت هم در بسیاری از موارد، در مسیر نقل و نشر آن ها با شیعیان همگام بودند و کتاب های زیادی تحت عنوان مناقب و فضائل و خصائص اهل بیت (ع) تألیف نمودند. از جمله این کتابها: «فضائل امیرالمؤمنین» احمد بن حنبل و «خصائص امیرالمؤمنین» نسائی و «مناقب» مغزلی و «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی و «مناقب» خوارزمی و «فرائد السَّمْطِین فی فضائل المرتضی و البتول و السَّبْطِین و الأئمة من دُرِّیْتِهِمْ (ع)» اثر ابراهیم بن محمد جوینی و «کفایة الطالب» گنجی و «ینابیع المودة» قندوزی را می توان نام برد.

از همین روی شیعیان در مقام جدل علمی و مناظرات کلامی، به نقل این روایات توسط اهل سنت استناد نموده و کتاب های مختلفی را در این موضوعات نگاشتند. کتاب «الغدیر» علامه امینی و کتاب «عبارات الانوار» میرحامد حسین و کتاب «نهج الحق» علامه حلی و کتاب «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری و کتاب «الامامة الکبری» حاج آقا میرقزوینی و کتاب «المراجعات» سیدشرف الدین و کتاب «دلایل الصدق» شیخ محمدحسن مظفر و کتاب «نفعات الازهار» سیدعلی میلانی از جمله این کتابها هستند.

دسته دوم: روایاتی است که برخی از فضائل و اوصاف مورد مناقشه را ذکر نموده و مناقب

فرازمینی و به ظاهر دست نیافتنی که برای احدی از مخلوقات و حتی اولیا و انبیاء الهی ذکر نشده را در حق ایشان اثبات می کنند. در بین روایاتی که در دسترس عموم مردم و حتی عموم شیعیان بوده، برخی از این روایات وجود داشته اما بسیار محدود و اندک. هرچند در برخی کتاب های روایی اهل سنت هم به مواردی نادر و منحصر به فرد از این قبیل روایات برمی خوریم اما باید گفت این روایات، رزق همگان نبوده و جزء اسرار و سخنان مگویی بوده که فقط به اصحاب سیر و شیعیان خاص و جلیل القدر اختصاص داشته و ائمه (ع) برای افزایش معرفت ایشان فرمودند. در بسیاری از موارد امامان (ع) از مخاطب خود تعهد می گرفتند که مبدا این روایات را برای کسی نقل کنند و یا به غیر اهلش برسانند و در مواردی از عاقبت نامطلوب افشای این اسرار بر حذر داشته و حتی تأکید داشتند در صورت نشر، ناقل را لعن کرده و برائت می جویند:

الف) جابر بن یزید جعفی می گوید امام باقر (ع) برای من هفتاد هزار حدیث فرمود که برای کسی نگفتم و نخواهم گفت: «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا» (کشی، ۱۴۰۴: ۱۹۴).

ب) داوود رقی و برخی دیگر نقل کردند که امام صادق (ع) به ما فرمود این احادیث را جز برای اهلش برای کسی نقل نکنید: «فَقَالَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ لَا تُدَيِّعُوا أُمَّرْنَا وَلَا تُحَدِّثُوا بِهِ إِلَّا أَهْلَهُ فَإِنَّ الْمُدَيِّعَ عَلَيْنَا سِرَّنَا أَشَدُّ عَلَيْنَا مَوْتَهُ مِنْ عَدُوِّنَا أَنْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَلَا تُدَيِّعُوا سِرَّنَا» (برقی، ۱۳۷۱: ۱: ۲۵۶).

پ) امام صادق (ع) بعد از شهادت معلی بن خنیس فرمودند: من به معلی گفته بودم هر کسی اسرار ما را فاش کند در دنیا به تیزی و حرارت سلاح دچار شده یا در اسارت می میرد و تو ای معلی کشته خواهی شد پس آماده باش: «قُلْتُ لَهُ يَا مُعَلَّى إِنَّ لَنَا حَدِيثًا مَنْ حَفِظَ عَلَيْنَا حَفِظَ اللَّهُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ ... وَ مَنْ أَدَاعَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْصَهُ السَّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ كِبَلًا. يَا مُعَلَّى بِنِ حُنَيْسٍ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ فَاسْتَعِدَّ» (صفار، ۱۴۰۴: ۱: ۴۰۳).

ت) به طور مثال به جابر بن یزید فرمود اگر در زمان بنی امیه این روایات را نقل کنی لعنت من و پدرانم بر تو باد: «و دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا وَقَالَ لِي إِنَّ أَنْتَ حَدَّثْتَ بِهِ حَتَّى تَهْلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ فَعَلَيْكَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي» (کشی، ۱۴۰۴: ۱۹۳).

نقل روایات دسته دوم که از راه های مختلف به برخی از افراد می رسیده، بهانه خوبی به دست غالبان داد تا در راستای اهداف شوم خود، در مورد جایگاه امامان (ع) پا را فراتر نهند و برای ایشان شأنی غیر از شأن مخلوق قائل شوند.

همین امر موجب می شد تا در راستای مقابله با عقاید غالبانه و جلوگیری از انحراف و هم چنین اصلاح آن، دسته دیگری از روایات صادر شده که در آن به صورت صریح و روشن خود را مخلوقی به مانند دیگر انسانها معرفی کرده اند و تمامی صفات و شئون ربوبی را یکباره از خویش سلب نموده و هر آن کسی که این اوصاف را به مخلوق و خاصه امامان (ع) نسبت دهد را منحرف و ضال و ملحد و مشرک بر شمرده اند. برای نمونه توقیعی که از ناحیه

حضرت ولی عصر ارواحناه‌فداه در خلق کردن و روزی دادن و ... صادر شده گواه خوبی است: «فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوَقِّعٌ نُسَخَتْهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا الْأئِمَّةُ (ع) فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيْجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ إِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۷۱)

بدیهی است این روایات در نگاه اول، وجود هرگونه صفاتی شبیه صفات خداوند را در حق ائمه (ع) انکار می‌کند اما با توجه به وجود روایات دسته دوم به این نتیجه می‌رسیم که برخی یا تمامی این اوصاف در حق ایشان ثابت است اما مشروط به اذن الهی و موهبتی دانستن آنها از سوی خداوند متعال در حق اولیاء خاص.

در حقیقت در اثبات این‌گونه اوصاف و شئون خاص، شرایط محدود ولی خدا از قبیل ممکن‌الوجود بودن و محدودیت‌های ذاتی مخلوق و نیز عدم استقلال ایشان در بهره‌مندی از این صفات و نیازمند بودنشان به اعطا و فیض الهی در اصل حدوث و بقاء این اوصاف، همواره مدنظر بوده و آیات قرآن هم شاهد خوبی بر این مدعاست؛ مانند علم غیب که قرآن به صراحت شأن استقلالی و ذاتی آن را مخصوص خداوند متعال می‌داند: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن: ۲۶/۷۲) اما در ادامه می‌فرماید مگر آن انبیایی که خداوند به اظهار علم غیب الهی از سوی ایشان راضی باشد: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۷۲/۲۷). این بدان معناست که غیر از خداوند متعال اگر کسی به علم غیب دست یابد جز در سایه اذن و عطای الهی نبوده و نمی‌تواند مستقل از خداوند متعال به این موهبت دست یابد. در مورد خلق نمودن و روزی دادن و زنده کردن و میراندن هم داستان چنین است؛ هرچند در اصل اعطای این صفات و گستره آن اختلاف جدی بین متکلمان و محدثان و دانشمندان شیعه وجود داشته و دارد.

پس کسی که چیزی از علم غیب و قدرت غیبی را از غیر طریق فکر و قدرت بشری، و خارج از مجرای عادی و طبیعی برای غیر خدای تعالی یعنی انبیا و اولیای او اثبات می‌کند، هم‌چنان‌که در روایات و تواریخ بسیاری اثبات شده و در عین حال اصالت و استقلال را از آن حضرات در این‌گونه امور نفی کرده و می‌گوید: این حضرات به‌طور استقلال علم غیب و قدرت غیبی ندارند، و هرچه از آنان به ظهور رسیده به اذن خدا و به افاضه وجود او بوده، تناقضی نگفته، بلکه سخنی منطقی گفته است. و برعکس کسی که برای آن حضرات معتقد به اصالت و استقلال در داشتن این‌گونه امور باشد، با فهم عوام‌الناس قضاوت کرده و چنین کسی خالی از غلو نیست، هرچند که بگوید این اصالت و استقلال را خدای تعالی به انبیا و اولیا داده (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۳۱۸-۳۱۷).

۵. شیوه‌های مقابله امامان (ع) با غالیان

امامان (ع) در برابر تغییرات منفی فرهنگ و تمدن مقاومت می‌کردند و سعی و اهتمام زیادی

در جلوگیری از انحرافات داشتند و در برابر گروه‌های انحرافی همچون غلات که به سبب برداشت و اجتهاد غلط خویش، آیات قرآن و احکام اسلامی را وارونه و بر طبق مصالح خویش تفسیر می‌کردند، ایستادگی نموده و سعی در هدایت گمراهان داشتند. در ذیل به برخی از مقابل‌های امامان با فرقه غلات می‌پردازیم:

۱.۵. تصریح بر کاذب بودن مدعیان غلو و تکفیر آنان، ائمه (ع) در جهت مبارزه با غلات، عقاید آنان را انکار می‌کردند و با محکوم نمودن آنان، یک حرکت فکری مناسب را در راستای تصحیح احادیث و عقاید شیعه به راه انداختند. در موارد بسیاری ائمه (ع) تصریح بر کذب سخنان غلوآمیز می‌کرده‌اند. گوینده سخن را کاذب و وی را ملعون خطاب می‌کردند. ائمه با تکفیر غلات، هم عقایدشان را زیر سؤال می‌بردند و هم بدین وسیله خط شیعیان خود را از آنان جدا می‌ساختند. از سویی، تکفیر آنان موجب می‌گردید که غلات دیگر از اهداف و عقاید آنان فاصله بگیرند. این شیوه به پیروی از ائمه (ع) در میان دانشمندان اسلامی نیز وجود داشته است.

چند نمونه:

الف) امام صادق (ع) ادعای حمزه بن عماره را مبنی بر اینکه امام باقر (ع) را دیده است، کذب خوانده است: «فَقَالَ كَذَبَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ مَا يَقْدِرُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَتَمَثَّلَ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ» (کشی، ۱۴۰۴ق: ۳۰۴) دروغ می‌گوید زیرا که شیطان نمی‌تواند به صورت نبی و وصی هیچ پیامبری تمثل یابد.

ب) امام صادق (ع) درباره مغیره بن سعید و اصحابش فرمود که هرآنچه که از غلو در بین احادیث موجود است کار آنهاست. (همان: ۲۲۵) و امام رضا (ع) نیز در مورد ابوالخطاب و اصحابش به مانند آنها فرمودند.

پ) یونس بن عبدالرحمن می‌گوید روایات را خدمت امام رضا (ع) می‌بردم و حضرت برخی از آنها را انکار نمود که از امامان (ع) باشد. (همان: ۲۲۴)

ت) شیخ طوسی در مورد برخی از غالیان می‌گوید: اولین دروغ آنها کذبی است که به امام عصر ارواحنفاده بسته‌اند و خود را وکیل آن حضرت معرفی کرده‌اند. (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۳۹۷)

۲.۵. روشنگری عموم مردم و سلب اوصاف الهی از خویش

برخی مواقع امامان (ع) خود وارد صحنه می‌شدند و سعی در روشنگری و استدلال و احتجاج عقلی و ارجاع به ادله محکمی مثل آیات کریمه قرآن و روایات متقن داشته‌اند؛ چنان‌که امام علی (ع) فرمود: «هَلِكُ فِي رَجُلَانِ: مَحَبُّ غَالٍ وَ مَبْغُضُ قَالٍ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق: ۷۳۵) درباره من دو کس هلاک شدند: یکی، دوستی که از حدم گذراند و دیگری، دشمنی که از مقام فروکشاند. در این روایت هر دو فرقه غلات و مقصره نقد و مذمت شده است. در حدیثی دیگر چنین آمده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ شَيْعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ كُونُوا التُّمْرَةَ الْوُسْطَى يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷: ص ۱۰۱)

همچنین در توقیعی که از ناحیه حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ به محمد بن علی بن هلال کرخی در رد بر غلات صادر شد، شاهد استدلال های مبتنی بر برخی آیات هستیم. (طبرسی، ۴۰۳ق، ج ۲: ۴۷۳) برای نمونه توقیعی که از ناحیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در خلق کردن و روزی دادن و ... صادر شده گواه خوبی است: «فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوَقِّعُ نُسَخَتَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا حَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ أَمَّا الْأَيْمَةُ (ع) فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَ يَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيْجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ إِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ». (همان، ج ۲: ۴۷۱)

بدیهی است این روایات در نگاه اول، وجود هرگونه صفاتی شبیه صفات خداوند را در حق ائمه (ع) انکار می کند.

علاوه بر گفتار، ائمه در کردار و رفتار خویش نیز از غالیان برائت می جستند. به عنوان نمونه وقتی که در نزد حضرت صادق (ع) سخنی که در آن شایبه ای از غلو در حق آن حضرت بود به میان آمد، آن حضرت فوراً به خاک افتاد و جبین مبارکش را بر خاک می مالید (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

۳،۵. دخالت غیر الهی

برخی از غالیان، ادعای دیدن پیامبران، امامان، فرشتگان، و ... را داشته اند. این افراد با بیان امور خارق العاده سعی داشته اند تا اذهان توده مردم را بر خویش جلب کنند تا از رهگذر آن به مقاصد و اهداف خویش برسند. در برخی از روایات، از دخالت شیطان و ابلیس در گمراه کردن این افراد صحبت شده است. امامان هشدار می دادند که آنچه که این افراد ادعا می کنند، از سوی خدا نبوده است و منبعی قدسی و الهی ندارد. نمونه ای از این امور را هزار جریبی در رساله «مبته الملحدین فی رد الغالین» از «رجال» محمد بن عمر کشی، گزارش کرده است: «و شیخ کشی رحمه الله به سند معتبر از یونس روایت کرده است که گفت: در خدمت امام رضا صلوات الله علیه بودم، شنیدم که مردی از طیاره یعنی از غالیان به خدمت آن حضرت حدیث می کرد از یونس بن ظبیا که گفت: یونس گفت: من در بعضی از شبها در طواف بودم ناگاه ندایی از بالای سر خود شنیدم که کسی گفت: ای یونس! به درستی که منم خداوندی که نیست خدایی غیر من. پس مرا عبادت کن و به پا دار نماز را برای من، و چون سر بالا کردم جبرئیل را دیدم! و چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه این را شنید به حدی غضبناک گردید که ضبط خود نتوانست کرد. پس به آن مرد خطاب کرد که: بیرون رو از نزد من که خدا لعنت کند تو را و لعنت کند آن کسی را که تو را به این حدیث کرد و لعنت کند یونس بن ظبیا را هزار لعنت.» (هزار جریبی، نسخه خطی مبته الملحدین فی رد الغالین، شماره بازیابی: ۶۰۰/۱۲)

در احادیث دو تفسیر از دخالت غیر الهی در عقاید غالیان شده است:

الف) در تفسیر اول، ابلیس، شیطانی دیگر با نام «متکون» را بر شخص غالی مسلط می کند که در هر هیئت و شکلی می تواند خود را به غالی نمایان کند: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) ... قَالَ كَذَبَ

وَ اللَّهُ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوِّنُ، إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ». (کشی، ۱۴۰۴ق: ۳۰۰)

همچنین ائمه(ع) در مورد بنان و بزيع و سرى و ابومنصور عجلى و ابوالخطاب و يونس بن ظبيان (همان: ۳۰۳-۳۶۵) تصريح کردند که شيطان بر آنها مثل یافته است. (ب) در تفسير دوم شيطان در بهترين حالت مصور مى شود. هزارجریبی در رساله «مُتَبَّه المُلْحِدِينَ فِي رَدِّ الْغَالِينَ» با آوردن حدیثی از امام صادق(ع) مسأله «دخالت غیرالهی» را گوشزد کرده است:

«ابن بابویه به سند معتبر از هشام بن الحکم روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق(ع) فرمود که: لعنت خدا بر بنان و سرى و برنعیا لعنة الله عليهم که شيطان لعین به نیکوترین صورت مُصَوَّر شد از سر تا قدم و به نزد ایشان آمد و خود را به ایشان نمود.» (هزارجریبی، نسخه خطی منبّه الملحدین فی ردّ الغالین، شماره بازیابی: ۶۰۰/۱۲) و در جایی دیگر از همان رساله به سند معتبر از حفص بن عمرو نخعی از «مصور شدن شيطان برای ابومنصور و از لعن شدن ابومنصور توسط امام صادق(ع)» گزارش کرده است. البته در متون دینی غیر از دو نمونه فوق، نمونه‌هایی دیگر از تصرف و دخالت ابلیس در انسان ذکر شده است؛ همچون: «تزیین». (قنبریان و احمدیان، ۱۳۹۴ش: ۱۳)

۴,۵. تشویق و تحریک شیعیان برای مقابله با بدعت‌ها

پیامبران و امامان(ع) همواره مردم و به‌ویژه دانشمندان را بر مقابله با بدعت‌ها، رهنمون شده‌اند و دفع بدعت را واجب دانسته‌اند. غلو کردن، از مصادیق بدعت است. رسول خدا(ص) فرمود: زمانی که در اتم بدعتها هویدا گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند. هر که نکند لعنت خدا بر او باد: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۴)

۵,۵. ارائه معیار (عرضه بر قرآن و سنت قطعی)

قرآن از نظر مسلمانان قطعی‌الصدر است و تمامی آیات آن از سرچشمه وحی الهی است؛ لذا یکی از راه‌های سنجش روایات عرضه آن‌ها بر قرآن است. روایاتی که مدلول آن‌ها با ظواهر آیات قرآن مخالفت و مغایرت داشته باشند، کنار گذاشته می‌شوند. سنت قطعی نیز همانند قرآن در سنجش صحت و سقم روایات به‌کار می‌رود. از طریق سنجش، اندیشه‌های غالیانه کنار گذاشته خواهند شد زیرا منافات با توحید است و در قرآن بر مسأله خالق و رازق بودن خداوند متعال بسیار تأکید شده است. هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود حدیثی را که از ما نقل می‌کنند نپذیرید مگر آنکه موافق قرآن یا سنت قطعی باشد یا روایات صحیح دیگری آن را تأیید کند: «هشام بن الحکم أنه سمع أبا عبد الله (ع) يقول لا تقبلوا علينا حديثنا إلا ما وافق القرآن والسنة أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة». (کشی، ۱۴۰۴ق: ص ۲۲۴) همچنین امام صادق(ع) درباره مغیره بن سعد که یکی از سران

غلات است، فرمود: «همانا مغیره بن سعد که خدایش لعنت کند، احادیثی در کتاب‌های اصحاب پدرم گنجانده (جعل کرده) که کسی آنها را بیان نکرده است. پس تقوا پیشه سازید و چیزی را که مخالف قول خدا و سنت پیامبر است نپذیرید. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ص ۲۸۷-۲۸۸)

به کارگیری این شیوه (ارائه معیار) موفقیت آمیز بود، زیرا موجب شد عقاید و افکار غالیان زیر سؤال برود. افزون بر آن، این شیوه جعل حدیث را نیز گرفت و مانع آن شد. مهم‌تر از همه آنکه باعث شد مردم در شناخت امامان و اصول عقاید کمتر دچار مشکل شوند.

۶.۵. مقابله با غلو و تنبیه عملی غالیان

از شیخ کثبی از شاذان بن جبرئیل از عمّار ساباطی روایت شده است که امیرالمؤمنین علی (ع) زمانی که برای مقابله با فتنه خوارج نهروان بیرون رفته بود چون به مدائن رسید به ایوان کسری رفت. در آنجا علی (ع) اخباری غیبی را درباره انوشیروان و عمّالش به امر و مشیت الهی بیان فرمود. بیان اخبار غیبی سبب شد که برخی از اصحاب علی (ع) غلو کنند. حضرت علی (ع) زمانی که پافشاری و اصرار آنها را بر کفر و شرک دید، برای مقابله با ترویج اندیشه‌های غالیانه و عبرت دیگران آنها را تنبیه کرد:

«پس گروهی از اهل ساباط که در آنجا حاضر بودند [هنگام] رجوع به اهل و اولاد خود خبر دادند ایشان را از آنچه دیده بودند. پس مؤمنین ایشان گفتند که امیرالمؤمنین بنده خدا و ولی و وصی رسول خدا است. و بعضی از ایشان گفتند که او پیغمبر است و بعضی گفتند که او ربّ است. این گروه عبدالله بن سبا و اصحاب او بودند. گفتند هرگاه ربّ نمی بود چگونه زنده می کرد مرده را. چون این خبر به حضرت رسید ایشان را حاضر نمود و فرمود ای قوم، شیطان غالب شد بر شما. نیستم من مگر بنده خدا که انعام نمود مرا به امامت و ولایت و وصی رسول اویم، بازگشت نمایم از این کفر. آنها رجوع نمودند از این قول. هرچه حضرت الحاح و جد نمود در رجوع نمودن آنها از کفر آن گروه در گمراهی خود ثابت شدند. پس حضرت ایشان را به آتش [سوزاند] و طایفه ایشان متفرّق شدند در بلاد و گفتند هرگاه او ربّ نمی بود نمی سوزانید ما را به آتش.» (هزارجریبی، ۱۳۹۷ش: ۳۰-۳۲)

واقعه بالا در روایات متعددی نقل شده و تقریباً شهرت روایی دارد. همچنین حکم به آتش زدن امر بی سابقه‌ای نیست و در مورد لواطکار این حکم منجز شده است. البته درباره پیروان عبدالله بن سبا بنا بر شواهدی وجود عمل لواط مطرح شده است. از روایت فوق معلوم می‌شود که غلو مختص زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نبوده است بلکه در زمان علی (ع) نیز وجود داشته است.

۷.۵. مراقبت از جوانان

ائمه (ع) به شیعیان هشدار می‌دادند که با غالیان قطع رابطه کنند، زیرا هرگونه ارتباطی با آنان پی‌آمد سوئی داشت. ایشان به شیعیان سفارش می‌کردند که مواظب جوانان خویش باشند تا تحت تأثیر افکار و عقاید غلات قرار نگیرند: «قَالَ الصَّادِقُ (ع): اخذُوا عَلِيَّ شَبَابِكُمْ الْعَلَاةَ لَا

يُفْسِدُونَ لَهُمْ، فَإِنَّ الْغَلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصَعَّرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ، وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ إِنْ الْغَلَاةَ شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا». (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۶۵۰)

بر حذر باشید که غالیان جوانان را گمراه نکنند. غالیان شرورترین خلق خداوند. اهانت به مقام عظمت پروردگار می‌نمایند و ادعای خدایی برای بندگان خدا می‌کنند. به خدا قسم غلات از یهود و نصارا و مجوس و مشرکان بدترند.

نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، در ابتدا سعی شد که به شیوه‌ای علمی و جدید و به‌دور از مباحث مطرح شده در پژوهش‌های گذشته، مفهوم غلو و غالیان، تاریخچه، و اندیشه‌های آن‌ها، مطرح و پی‌گیری شود. سپس به دسته‌بندی و توضیح و تفسیر روایاتی که در فضایل و مناقب اهل‌بیت (ع) هستند، پرداخته شد. در نهایت از معارف به‌دست آمده از قول، فعل، و تقریر امامان معصوم (ع) استفاده شد و گزارشی از شیوه‌های برخورد امامان معصوم (ع) با غلات بیان گردید. برخی از این طرق مقابله، صرفاً معرفتی و نظری بوده و برای آگاه کردن مؤمنان از انحراف غلات بوده و برخی شیوه‌ها نیز عملی و سخت‌گیرانه است. به‌جاست که نهادهای علمی و تربیتی، با تمسک به معصومین (ع)، از شیوه‌های مناسب با توجه به مقتضیات زمان و مکان استفاده نمایند تا معارف و عقاید اسلامی و به‌ویژه اصل اساسی توحید، از گزند انحرافات و نابسامانی‌ها مصون و محفوظ باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبئه‌الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج‌البلاغه، قم، ناشر: مکتبه‌ آیه‌ الله مرعشی نجفی، چ اول.
۳. ابن‌بابویه، محمد بن علی، ۱۳۶۲ش، الخصال، محقق و مصحح: علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چ اول.
۴. اشعری، سعد بن عبدالله، ۱۳۶۰ش، المقالات و الفرق، بی‌جا، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم.
۵. اهوازی، حسین بن سعید، ۱۴۰۲ق، کتاب الزهد، قم، ناشر: علمیه، چ دوم.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ق، المحاسن، قم، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، چ دوم.
۷. بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۰۰ق، الفرق بین الفرق، بیروت، نشر دارالفکر.
۸. بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۴۱۷ق، انساب‌الاشراف، بیروت، ناشر: دارالفکر، چ اول.
۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، غررالحکم و دررالکلم، محقق و مصحح: سید مهدی رجائی، قم، ناشر: دارالکتاب الاسلامی، چ دوم.
۱۰. جعفریان، رسول، ۱۳۸۶، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انتشارات جامعه مدرسین.

۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، لبنان و سوریه، ناشر: دارالعلم و الدار الشامیة، چ اول.
۱۲. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۲ش، فرق و مذاهب کلامی، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
۱۳. رضائی، فاطمه، سیره سیاسی و اجتماعی امام صادق، رشته معارف اسلامی، استاد رهنما: محسن نوروزی، دوره کارشناسی، سال دفاع: ۱۳۹۷، جامعه المصطفی العالمیة.
۱۴. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۳ق الف، حوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدرویش (القاضی با لمحکمہ الكبرى بالقطفیف) حول الصحبة و الصحابة، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ اول.
۱۵. _____، ۱۴۲۳ق ب، رسائل و مقالات: تبحر فی مواضع فلسفیه و کلامیة و فقهیة و فیها دعوه الی التقرب بین المذاهب، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ اول.
۱۶. _____، ۱۴۲۳ق پ، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف: دراسات فقهیة موجزة فی مسائل احتدم فیها النقاش عبر القرون، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ اول.
۱۷. _____، ۱۳۸۵، سلسله المسائل العقائدیة، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ اول.
۱۸. سبحانی، جعفر و محمدرضایی، محمد، ۱۳۹۱ش، اندیشه اسلامی ۱، ویراستار: عباس حاجیها، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چ دوم.
۱۹. _____، ۱۴۰۰ق، اباحت فی الملل و النحل، قم: حوزه علمیه قم مرکز مدیریت بخش علمی، چ اول.
۲۰. _____، ۱۴۲۹ق، تاریخ الفقه الاسلامی و ادواره: ببحث عن تاریخ الفقه الاسلامی و الادوار التي مربها منذ صدر الاسلام الی العصر الحاضر، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ دوم.
۲۱. _____، ۱۳۸۸، المذاهب الاسلامیة: کتاب یبحث عن المذاهب الاسلامیة تاریخاً عقائداً علی ضوء المصادر الموثوق بها، قم: مؤسسه الامام الصادق، چ سوم.
۲۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ۱۳۶۴ش، الملل و النحل، قم، ناشر: الشریف الرضی، چ سوم.
۲۳. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات، قم، ناشر: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، چ دوم.
۲۴. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چ پنجم.
۲۵. _____، بی تا، نقدهای علامه طباطبایی بر علامه مجلسی (حواشی بر بحار الانوار)، محقق و مصحح: مرتضی رضوی، بی جا: بی تا، چ اول.
۲۶. _____، ۱۳۸۷، شیعه، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چ دوم.
۲۷. _____، ۱۳۸۸، بررسی های اسلامی، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چ دوم.
۲۸. _____، ۱۳۸۹، رساله لب اللباب، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، چ دوم.

- نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ اول.
۲۹. طبرسی، احمدبن علی، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، چ اول.
۳۰. طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۲۰ق، الفهرست (فهرست کتب الشیعۀ و اصولهم)، قم، ناشر: مکتبۀ محقق طباطبایی، چ اول.
۳۱. _____، ۱۴۱۱ق، الغیبه، قم، ناشر: دارالمعارف الاسلامیه، چ اول.
۳۲. _____، ۱۴۱۴ق، الامالی، محقق و مصحح: مؤسسۀ البعثۀ، قم، ناشر: دارالثقافۀ، چ اول.
۳۳. قنبریان، علی و احمدیان، احسان، تبیین ماهیت و سنجش تزیین شیطان و تسویل نفس با تأکید بر نظریات علامه طباطبایی (قدس سره) و آیت الله جوادی آملی (حفظه الله)، فصلنامه علمی تخصصی قرآنی کوثر، شماره ۵۲، نیمۀ اول بهار ۱۳۹۴، ص ۱۳-۴۲.
۳۴. کشی، محمدبن عمر، ۱۴۰۴ق، رجال الکشی (اختیار معرفۀ الرجال)، قم، ناشر: مؤسسۀ آل البیت (ع) لاحیاء التراث، چ اول.
۳۵. _____، ۱۳۶۳ش، رجال الکشی (اختیار معرفۀ الرجال)، تعلیق: میرداماد استرآبادی، ناشر: مؤسسۀ آل البیت (ع) لاحیاء التراث، چ اول.
۳۶. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم.
۳۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، محقق و مصحح: جمعی از محققان، بیروت، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چ دوم.
۳۸. مفید، محمدبن محمد، ۱۴۱۳ق، تصحیح اعتقادات الامامیه، قم، کنگره شیخ مفید، چ دوم.
۳۹. ناشی، عبدالله بن محمد، ۱۳۸۶ش، مسائل الامامۀ و مقتطفات من الكتاب الاوسط فی المقالات، قم، ناشر: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، چ اول.
۴۰. نجاشی، احمدبن علی، ۱۳۶۵ش، رجال النجاشی (فهرست اسماء مصنفی الشیعۀ)، قم، ناشر: جامعۀ مدرسین، چ ششم.
۴۱. نویختی، حسن بن موسی، ۱۴۰۴ق، فرق الشیعۀ، بیروت، ناشر: دارالاضواء، چ دوم.
۴۲. هزارجریبی، محمدکاظم، نسخه خطی منبئه الملحدین فی رد الغالین، قم، کتابخانۀ طبسی (امام رضا (ع))، شماره بازیابی: ۶۰/۱۲.
۴۳. _____، ۱۳۹۷ش، کرامت های حضرت علی (ع): تصحیح رسالۀ معجزات، تصحیح و تعلیقات: علی قنبریان، تهران، نشر میراث فرهیختگان با همکاری و نظارت: مؤسسۀ فرهنگی هنری «نوین پژوهش فیاض»، چ اول.